

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال سیزدهم، شماره پنجاه و یکم، پاییز ۱۴۰۰

## بازتاب برخی اندرزها و اندیشه‌های پیشینیان در منظومه برزنامه

کهن

سجاد رحمتیان\* - دکتر عصمت خوئینی\*\*

دکتر عفت نقابی\*\*\* - دکتر عسگر عسگری حسنکلو\*\*\*\*

### چکیده

برزنامه اثری حماسی است که شمس‌الدین محمد کوسج در قرن هشتم هجری، آن را به تقلید از شاهنامه فردوسی و در ادامه آن سرود. این منظومه به سرگذشت برزو، پسر سهراب و شرح دلاوری‌ها و پهلوانی‌های وی می‌پردازد. در این پژوهش - که به برزنامه اختصاص دارد - کوشیده شده است تا با روش توصیفی - تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای نشان داده شود که سراینده برزنامه، علاوه بر تقلید شیوه و سبک فردوسی در حماسه‌سرایی، از برخی ریزه‌کاری‌های او تقلید کرده است؛ از آن جمله آوردن و نقل اندرز و پند در لابه‌لای مطالب مختلف است. از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش نیز می‌توان به تأثیرپذیری فراوان و توجه‌برانگیز برزنامه از اندرزها و پنندهای شاهنامه، به‌ویژه بسامد بالای مضامینی مانند چگونگی رسم و آیین چرخ و اندرزهای مرتبط با آن اشاره کرد؛ اندرزهایی که خود تاحد بسیاری تحت تأثیر اندیشه‌های کهن و اندرزهای

rahmati65sajad@yahoo.com

e.khoeini@khu.ac.ir

neghabi@khu.ac.ir

asgari-hasanaklou@khu.ac.ir

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۵/۲۷

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

\*\*\* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

\*\*\*\* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی تهران

تاریخ وصول ۱۴۰۰/۲/۱۳

متون پهلوی قرار دارد؛ البته گاهی تأثیر اندرزهای شاعران و نویسندگانی مانند نظامی و عنصرالمعالی کیکاوس نیز دیده می‌شود.

## واژه‌های کلیدی

برزونامه، اندرز، پند، شاهنامه فردوسی، مأخذ اندرزها

### ۱- مقدمه

شاهنامه فردوسی بزرگ‌ترین منظومه حماسی ادب فارسی و یکی از برجسته‌ترین حماسه‌های جهان به شمار می‌رود. فردوسی در این اثر سترگ در کالبد ایرانی روح تازه‌ای دمید و عظمت و شکوه ایران و ایرانی را بار دیگر بر همگان گوشزد کرد. وی در شاهنامه نه تنها در وصف صحنه‌های حماسی و شرح پهلوانی‌ها و دلآوری‌ها سخن را به آسمان علیین برد، بلکه در موضوعات دیگر نظیر توصیف حالات عاشقانه، پرداختن به ادبیات تعلیمی و پند و اندرز نیز داد سخن داده است؛ درحقیقت در تعریف کتاب وی می‌توان گفت «شاهنامه خود دارای معانی مختلف است و تنها کتاب قصه نیست، فلسفه هست، اخلاق هست، غزل هست و بالأخره تمام فنون سخن هست و فردوسی از عهده تمام برآمده و حق هریک را به واجبی ادا کرده است» (فروزانفر، ۱۳۸۷: ۵۰). از این میان، جدای از ابیات داستانی، مخاطب در سراسر کتاب با ابیات شیوا و نغز فراوانی در زمینه پند و اندرز روبه‌رو می‌شود؛ اندرزهایی که به مناسبت‌های مختلف در جای‌جای شاهنامه گنجانده شده و شمار آنان بسیار چشمگیر است؛ به گونه‌ای که حدود شش درصد از کل ابیات کتاب را به خود اختصاص داده است<sup>۱</sup> و اگر استخراج شود می‌تواند اندرزنامه مستقل و رساله تعلیمی جامعی را تشکیل دهد.

«نظم شاهنامه و شهرت آن در ایران مایه نهضت عظیمی در ایجاد منظومه‌های حماسی گردید. شاهنامه در عین آنکه نتیجه و ثمره نهضت بزرگ ملی ایرانیان در احیای مفاخر ملی بود، خود نهضت تازه‌ای در نظم داستان‌های حماسی ایجاد کرد و یا به آن نهضت ادامه حیات داد؛ زیرا فردوسی پیشرو نهضت و جنبشی گشت که به یاری آن

پهلوانان و بزرگان ملی ایران که در بستر فراموشی خفته بودند، یکباره بر عرصه آمدند و شهرتی عجیب یافتند» (صفا، ۱۳۶۳: ۲۲۸).

درحقیقت «از حدود چهارصد و پنجاه هجری دیگر می‌توان گفت که شاهنامه فردوسی کمال شهرت و رواج را حاصل کرده بود و پهلوانان و داستان‌های آن معروفِ خاص و آشنا به گوش عام شده بودند. چندین شاعر به تقلید آن پرداختند و همه‌جا گفت‌وگو از پهلوانان قدیم ایران بود و کمتر شاعری است که از پنجاه شصت سالی پس از وفات فردوسی به مناسباتی ذکر فریدون و جمشید و کیخسرو و زال و رستم و اسفندیار و دیگران را در اشعار خویش نیاورده باشد» (مینوی، ۱۳۸۶: ۱۴۷). در این میان، نکته‌ای که نباید فراموش کرد این است که فردوسی همه داستان‌های حماسی و پهلوانی مرتبط با قوم ایرانی را به نظم درنیاورد؛ بلکه از میان داستان‌های موجود در آن زمان، به گزینش دست زد و برخی از آن‌ها را منظوم و در کتاب شاهنامه خویش نقل کرد؛ این خود می‌تواند معلول عواملی نظیر گزینشی عمل کردن وی، نبودن منابع موثق از دیگر داستان‌ها و... باشد. البته به علت حجم توجه‌برانگیز این‌گونه داستان‌ها، جای تعجب نیست که وی (ولو به سبب تنگنای زمانی) به منظوم ساختن همه یا داستان‌های بیشتری مبادرت نجسته باشد؛ این قضیه درباره حماسه‌های سایر ملل نیز صدق می‌کند. یکی از این داستان‌ها که در شاهنامه بدان پرداخته نشد، *برزنامه* است که در سده‌های بعدی در همان وزن شاهنامه فردوسی و همان حال و هوا سروده شد. *برزنامه* از برجسته‌ترین آثاری است که به پیروی از شاهنامه و از روی یک داستان کهن سروده شده است. این اثر «منظومه حماسی بزرگی است که درباره جنگ‌ها و هنرنمایی‌های برزو، فرزند سهراب، سروده شده است. این منظومه... در اصل از دو بخش تشکیل گردیده، بخش نخست آن در حدود قرن هشتم و بخش دیگر در حدود قرن دهم به وجود آمده است. بخش اول منظومه‌ای به تمام معنی حماسی است و در قدیم بسیار مورد اقبال و توجه مردم بوده است» (کوسج، ۱۳۸۷: بیست و چهار)؛ این سخن بدان معناست که ما با دو منظومه با عنوان *برزنامه* (بخش کهن و بخش جدید) سروکار داریم و هریک از آن‌ها را یک شاعر به صورت شعر درآورده است. بخش کهن آن حدود ۴۲۰۰ بیت دارد و

شمس‌الدین محمد کوسج در قرن هشتم هجری آن را سروده است؛ در آن به حوادثی نظیر شرح ماجراهای برزو تا کشته شدن پیلسم به دست برزو و شکست افراسیاب پرداخته شده است؛ بخش جدید برزوانامه حدود ۲۹۰۰۰ بیت دارد شاعری به نام عطایی در قرن دهم هجری آن را سروده است و در آن به حوادثی نظیر جنگ با دیوان و جنیان، شکستن لوح طلسم و... پرداخته شده است.

از مطالعه برزوانامه کهن و بررسی سبک و شیوه این کتاب درمی‌یابیم که گوینده آن، هم شیوه فردوسی را در حماسه‌سرایی پیروی کرده و هم از ریزه‌کاری‌های وی در این مسیر تبعیت داشته است که از آن جمله درج اندرز و پند در لابه‌لای مطالب مختلف و به مناسبت‌های گوناگون بوده است.

پژوهش حاضر می‌کوشد با استخراج و بررسی اندرزهای شاهنامه و مطابقت آن‌ها با اندرزهای برزوانامه<sup>۲</sup>، برخی اشتراکات اندرزی و تأثیرپذیری شمس‌الدین محمد کوسج را از اندرزهای شاهنامه (که خود در موارد بسیاری تحت تأثیر متون پهلوی قرار دارد) نشان دهد. علاوه بر این، با ذکر نمونه‌هایی، تأثیر چند شاعر و نویسنده دیگر بر اندرزهای برزوانامه نیز نشان داده شده است.

#### ۱-۱ پیشینه پژوهش

درباره این موضوع و بررسی اندرزهای برزوانامه و برخی مآخذ آن، تاکنون پژوهش علمی خاصی صورت نگرفته است؛ اما در زمینه بررسی اندرزهای شاهنامه، متون و مقالات توجه‌برانگیزی نوشته شده است که در زیر به برخی از آن‌ها اشاره شده است:

- خلیلی جهان‌تیغ، مریم؛ دهرامی، مهدی (۱۳۹۰)، «ادبیات تعلیمی و تربیتی در شاهنامه فردوسی»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال سوم، شماره ۱۱، ۴۱-۵۸؛ که در آن به موضوعاتی همچون مذهب و تعالیم دینی، پند و اندرز و نتایج اخلاقی در پایان داستان‌ها، علم و دانش و آگاهی و... پرداخته شده است.

- خوئینی، عصمت؛ رحمتیان، سجّاد (۱۳۹۴)، «بررسی مآخذ برخی از اندرزهای شاهنامه»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره جدید، شماره ۱ (پیاپی ۲۵)، ۱۱۵-۱۳۶؛ نویسندگان در این مقاله به بررسی مآخذ پاره‌ای از اندرزهای مندرج در شاهنامه فردوسی

پرداخته‌اند و دو گروه از منابع اندرزی پیش از اسلام و منابع دوره اسلامی به‌عنوان منابع تأثیرگذار بر اندرزه‌های شاهنامه معرفی شده است.

— رادمنش، عظامحمد؛ جلالی، حسین (۱۳۹۱)، «پژواک فرهنگ آزم و ادب در شاهنامه و متون پهلوی»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال چهارم، شماره ۱۴، ۱-۲۲؛ در این مقاله، همان‌طور که نویسنده آن نیز تصریح کرده است، به بررسی جایگاه آزم و ادب در ایران باستان از دیدگاه شاهنامه و متون پهلوی پرداخته شده است و نویسنده در ضمن آن به تأثیرپذیری فردوسی از متون پهلوی اشاره کرده است.

— صرفی، محمدرضا (۱۳۸۳)، «مفهوم خرد و خاستگاه‌های آن در شاهنامه فردوسی»، *مطالعات ایرانی*، سال سوم، شماره ۵، ۶۵-۹۲؛ در این مقاله با استفاده از روش استدلالی — استنباطی، نخست به تبیین مفاهیم گوناگون خرد و سپس به بازشناسی خاستگاه‌های اوصاف خرد که در شاهنامه به کار رفته، در دو دوره پیش و پس از اسلام پرداخته شده است.

— علوی مقدم، محمد (۱۳۷۱)، «اخلاق در شاهنامه»، *کیهان اندیشه*، سال هشتم، شماره ۴۱، ۱۵۳-۱۷۳.

— فوشه‌کور، شارل هنری (۱۳۷۰)، «اخلاق پهلوانی و اخلاق رسمی در شاهنامه فردوسی»، *ایران‌نامه*، سال دهم، شماره ۳۷، ۸-۱۳؛

— محمدی، هاشم (۱۳۸۶)، «تطبیق دیباچه شاهنامه با متون زرتشتی»، *مطالعات ادبیات تطبیقی*، سال اول، شماره ۲، ۱۲۵-۱۴۴؛

— منتصب مجابی، حسن (۱۳۸۳)، *تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه فردوسی*، کرمانشاه: طاق‌بستان.

— همتی، رقیه (۱۳۸۹)، «حماسه دقیقی و یادگار زریران: مقایسه گشتاسب‌نامه دقیقی با نوشته‌های پهلوی»، *نامه پارسی*، سال پانزدهم، شماره ۵۲، ۱۲۸-۱۴۵.

## ۱-۲ اهداف و روش پژوهش

برپایه اصل بینامتنیت «هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست و متن‌ها همواره برپایه متن‌های گذشته بیان می‌شوند. همچنین، هیچ متن، جریان یا اندیشه‌ای اتفاقی و بدون گذشته خلق نمی‌شود؛ بلکه همیشه از پیش چیزی یا چیزهایی وجود داشته است» (نامورمطلق، ۱۳۹۰:

(۲۷)؛ به همین سبب در پژوهش پیش رو کوشیده شده است تا زمینه و منشأ بعضی اندرزهای برزنامه در میان برخی آثار متقدم و به‌ویژه شاهنامه فردوسی جست‌وجو شود. برای این منظور، نخست اندرزهای موجود در برزنامه و شاهنامه فردوسی و نیز آثار برخی شاعران و نویسندگان دیگر (تا پیش از قرن هشتم) که به موضوع اندرزگویی توجه ویژه‌ای داشته‌اند، کشف و استخراج شد؛ سپس با طبقه‌بندی مضامین اندرزی استخراج‌شده، به کشف اشتراکات اندرزی و اخذ و اقتباسات صورت‌گرفته پرداخته شد؛ در پایان نیز مواردی برای مآخذ اندرزهای برزنامه نقل شد تا قراین کافی برای اثبات این نوع اثرپذیری‌ها وجود داشته باشد؛ در موارد بسیاری، سراینده برزنامه عیناً برخی واژگان و اصطلاحات به‌کاررفته در مآخذ خود را نیز به کار برده است و این امر گاهی چنان قوی می‌نماید که گویی هر دو اندرز از یک منبع است و اختلاف اندک میان آن‌ها به‌علت اختلاف نسخه است؛ در لابه‌لای مطالب، به منشأ و خاستگاه اولیه اندرزهای دو اثر نیز اشاره شده است که معمولاً اندیشه‌های رایج در ایران باستان و متون اندرزی برجای‌مانده از ادبیات پهلوی است. برای پرهیز از اطناب نیز تا حد امکان از بیان مطالب توضیحی و توصیفی اضافی پرهیز شده است.

## ۲- تأثیرپذیری سراینده برزنامه از شاهنامه و نیز آثار برخی شاعران و نویسندگان پیش از خود

### ۲-۱ در سفارش به بندگان در پرهیز از تعمق در ذات حق تعالی

از جمله اندیشه‌هایی که به‌ویژه در ایران پس از اسلام رواج یافت می‌توان به اندیشه ضعف و ناتوانی بشر در ادراک حق تعالی و رسیدن به گنه ذات وی اشاره کرد. در این زمینه حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نیز نقل شده است که در آن می‌فرماید: «ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ وَ مَا عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ» (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۶۸: ۲۳). نظیر این اندیشه را می‌توان در میان آثار شاعران و نویسندگان ایرانی نیز دید. از جمله در شاهنامه فردوسی و برزنامه که شاعر باتوجه‌به نامتناهی بودن ذات حق و نیز ضعف وجودی بشر، به‌شیوه غیرمستقیم به مخاطب خویش اندرز می‌دهد که از تعمق و کنکاش در شناخت ذات حق

بپرهیزد. در زیر با ذکر نمونه‌هایی به این موضوع اشاره شده است:

خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم و ایزد یکی ست

که او برتر است از زمان و مکان بدو کی رسد بندگان را گمان

(کوسج، ۱۳۸۷: ۳)

مقایسه شود با ابیات زیر از شاهنامه در این باره:

ز نام و نشان و گمان برترست نگارنده بر شده گوهرست

نه اندیشه یابد بدو نیز راه که او برتر از نام و از جایگاه

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۳)

خداوند هست و خداوند نیست همه بندگانیم و ایزد یکی ست

(همان: ۲۰۵)

همان‌طور که در ابیات بالا دیده می‌شود، شمس‌الدین محمد کوسج عصاره و چکیده چندین بیت اندرزی شاهنامه در وصف ذات باری تعالی را در دو بیت گنجانده و در برزنامه نقل کرده است.

## ۲-۲ در یادآوری این نکته که فریادرس حقیقی، تنها خداست

در جهان بینی و اندیشه شاعر، در این دنیا، یار و فریادرس حقیقی تنها خداست و تنها باید بدو پناه برد؛ بنابراین به مخاطب چنین اندرز داده می‌شود:

به گیتی مجوی ایچ فریادرس به هر کار دیان تو را یار بس

(کوسج، ۱۳۸۷: ۷۲)

که با اندک تغییری، نقل بیت زیر از داستان بیژن و منیژه در شاهنامه است:

به گیتی نبینم همی یار کس جز از ایزدم نیت فریادرس

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۲۴)

در جای دیگر به این نکته اشاره می‌کند که این خداوند است که جریان امور و کارهای بندگان را سهل و هموار می‌کند:

کسی را که دیان کند نیک‌بخت برو سهل گردد همه کار سخت

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

این موضوع با اندکی تفصیل، در شاهنامه این‌گونه آمده است:

ز هر بد به دادار گیهان پناه      که او راست نیک و بد و دستگاه  
کند بر تو آسان همه کار سخت      و زویی دل‌افروز و پیروزبخت  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۲۴)

و سرانجام ذات بی‌همتا را دادگر و روزی‌رسانِ بندگان معرفی می‌کند:

جهان‌دار دادار دادآور است      که روزی‌ده بندگان یکسر است  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴)

چنین به نظر می‌رسد که شاعر در بیان بیت فوق، تحت تأثیر بیت زیر از شاهنامه قرار داشته است:

چنین گفت ای دادگر یک‌خدای      جهان‌دار و روزی‌ده و رهنمای  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۹)

## ۲-۳ در سفارش به داد و دادورزی

از جمله مسائلی که همواره و به‌ویژه به شخص پادشاه و سلطان گوشزد می‌شود تا مراعات کنند، توصیه به برقراری عدالت و رعایت انصاف در برابر مردمان و اطرافیان است؛ اندرزگویان آن را سبب نیکبختی و سعادت در دو جهان معرفی می‌کنند:

هر آن شاه کو دادگستر بود      به هر دو جهان شاه و مهتر بود  
نه این بی‌خرد کز خرد دور شد      روانش بر دیو مزدور شد  
چه دانش بود با چنین تاجور      که باشد همه‌ساله بیدادگر  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴)

که بیان دیگری است از ابیات زیر از شاهنامه:

که هرکس که در شاهی او داد داد      شود در دو گیتی ز کردار شاد  
همان شاه بیدادگر در جهان      نکوهیده باشد به نزد مهان  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۸)

منش هست و فرهنگ و رای و هنر      ندارد هنر شاه بیدادگر



(همان، ج ۶: ۴۰۳)

اما شاعر، مخاطب خود (شخص پادشاه) را تنها در همین حد به دادگری اندرز نمی‌دهد؛ بلکه به وی گوشزد می‌کند که همین عدالت و دادگری او سبب آبادانی و شکوفایی سرزمینش نیز خواهد شد:

بدو گفت کاین کشور آباد دار      کشاورز پیوسته با داد دار  
بر آن مرز و بوم خرم همی باش شاد      نباید که پیچی سرت را ز داد  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۷۰)

که یادآور این ابیات از شاهنامه فردوسی است:

به داد و دهش گیتی آباد دار      دل زبردستان خود شاد دار  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۱۶)

اگر کشور آباد داری به داد      بمانی تو آباد و از داد شاد  
(همان: ۲۶۵)

جهان را چو آباد داری به داد      بود گنجت آباد و بخت از تو شاد  
(همان، ج ۷: ۴۵۹)

پس از فردوسی و پیش از کوسج، عنصرالمعالی نیز در *قابوس‌نامه* این مضمون را در چندین جای بیان کرده است، از جمله: «عمارت به داد و انصاف تُوان کرد، از عدل و انصاف غافل مباش» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۱۸)؛ «خانه ملک‌ان دادگر دیر بماند و قدیمی گردد و خانه بیدادگران زود پست شود زیرا که داد آبادانی بود و بیداد ویرانی» (همان: ۲۳۳)؛ «حکیمان گفته‌اند که چشمه عمارت و خرمی عالم پادشاه دادگراست و چشمه ویرانی و خرابی و دژمی عالم پادشاه بیدادگراست» (همان).

پیشینه ایراد این مضمون اندرزی را می‌توان در میان متون کهن‌تر و از جمله اندرزنامه‌های پهلوی جست‌وجو کرد؛ درحقیقت سفارش به عدل و دادگری یکی از مضامین اندرزی پرتکرار ایرانی است؛ به‌ویژه اندرزهایی که پادشاهان خطاب به جانشینان‌شان ایراد کرده‌اند؛ نظیر این سخنان کوروش کبیر که در بستر مرگ و خطاب به جانشین و اطرافیانش بیان شده است: «اگر اعمالتان پاک و منطبق با حق و عدالت باشد،

قدرت شما رونق خواهد یافت؛ ولی اگر ظلم و ستم روا دارید و در اجرای عدالت تسامح ورزید، دیری نمی‌کشد که ارزش شما در نظر دیگران از بین خواهد رفت، خوار و ذلیل و زبون خواهید شد» (گزنفون، ۱۳۹۶: ۲۷۰).

در کتاب عهد اردشیر نیز نمونه‌های فراوانی می‌بینیم که در آن‌ها، اردشیر بابکان جانشینان خود را به رعایت عدالت و دادگری سفارش می‌کند، از آن جمله است:  
 - «هیچ آبادانی جز به دادگری و نیکو راهبری پدیدار نگردد» (عباس، ۱۳۴۸: ۱۱۲)؛  
 - «آنجا که پادشاه ستم کند، آبادی پدید نیاید. شهریار دادگر به از پُربارانی است» (همان: ۱۱۳).

در کتاب جاویدان خرد<sup>۳</sup> نیز چنین آمده است: «اگر عدل و داد بر ستم و جور چیره نگردد، پیوسته بلاها و آفات گوناگون به‌سوی شما روی خواهد آورد» (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۰: ۷۵).  
 در متن پهلوی دیگری چنین آمده است: «از بیان دین بهی [پیداست که] برترین [و بهترین] مردمان، از همه مردم گیتی، نخستین نیک شهریار دهبُد [و شاهنشاه] دانا [است] که جهان از داد [و عدل] آن دهبُد [و شهریار] نیک، نیکوتر و خوشتر رود [و بشود]» (مزدآپور، ۱۳۷۸: ۳۳۹).

## ۲-۴ در پرهیز از آزمندی

آزمندی از جمله صفات زشت و نکوهیده‌ای است که همواره در میان آثار اندرزی پیش و پس از اسلام (و به‌ویژه در میان اندرزه‌های مندرج در شاهنامه) به پرهیز از آن سفارش شده است.

در کتاب بندهشن در وصف آز<sup>۴</sup> چنین آمده است: «آز دیو آن است که (هر) چیز را بی‌بورد و چون نیاز را چیزی نرسد، از تن خورد. (او) آن دروجی است که چون همه خواسته گیتی را بدو دهند، انباشته نشود و سیر نگردد. چنین گوید که چشم آزمندان هامونی است که او را سامان نیست» (فرنغ دادگی، ۱۳۹۰: ۱۲۱).

در کتاب جاویدان خرد نیز در این باره چنین آمده است: «چون افزون خواهی در بلا افتی» (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۰: ۸۱)؛ «آز از دل بیرون کن، بند از پایت باز می‌شود، و تنت آسایش می‌یابد» (همان: ۵۰)؛ «آز خیر را از میان مردم می‌برد» (همان: ۷۵).

آنچه در زیر می‌آید ابیاتی از برزنامه در نکوهش آز و آزمندی است که در آن‌ها

رگه‌هایی از تأثیرپذیری و اقتباس از اندرزهای شاهنامه نیز دیده می‌شود:

ز بهر فزونی تو این رنج تن      ز دل دور کن آز و بیخش بکن  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۴)

چو کردی تو بر دل ره آز باز      شود رنج گیتی به تو بر دراز  
(همان: ۱۲۵)

سفارش به خردورزی و منع آزمندی، دو مضمون تعلیمی پربسامد در شاهنامه هستند. در شاهنامه نیز مخاطب این‌گونه از «آز» برحذر داشته شده است:

گر از آز داری تنت را به رنج      تن مرد بی آز بهتر ز گنج  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۵۲)

در آزمندی ست اندوه و رنج      شدن تنگ‌دل در سرای سپنج  
(همان، ج ۱: ۳۵۳)

چو بستنی کمر بر در راه آز      شود کار گیتیت یکسر دراز  
(همان، ج ۴: ۳)

اگر جان تو بسپرد راه آز      شود کار بی‌سود بر تو دراز  
(همان، ج ۵: ۳۲۴)

شاعر به همین بسنده نمی‌کند؛ بلکه به عاقبت شوم آزمندی نیز اشاره می‌کند و آن را به‌گونه‌ای به تصویر می‌کشد که بیشترین تأثیر را بر مخاطبش داشته باشد:

ز بهر فزونی و بیشی و آز      پدر را ندانست فرزندان باز  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۶۷)

که انطباق کاملی با ابیات زیر از داستان رستم و سهراب در شاهنامه دارد:

همی بچه را باز داند ستور      چه ماهی به دریا، چه در دشت گور  
همی نداند مردم از رنج آز      یکی دشمنی را ز فرزندان باز  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۲)

آری، آزمندی چشمان آدمی را آن‌چنان کور و کم‌فروغ می‌کند که حتی مانع جلوه و

درخشش مهر پدر و پسری نیز می‌شود.

فلسفه پیدایش «آز» و «دیو آز» را به مسلک زروانیه مرتبط می‌دانند؛ آنجا که زروان با تردید در دعای خود (برای تولد هرمزد) و برآورده شدنش، سبب به وجود آمدن اهریمن شد. از همین رو آز را مظهر شک زروان می‌دانند؛ «آن عیب عمده که به‌طور عمیق در وجود او رسوخ کرد و به مرور زمان در درون او شکل گرفت و به‌شکل فیزیکی اهریمن ظاهر شد» (مشیری، ۱۳۹۳: ۹۱). برخی همچنین دیو آز را مربوط به دین بودایی<sup>۵</sup> می‌دانند و معتقدند که در آموزه‌های اصیل زردشتی، ردپای این دیو دیده نمی‌شود.

## ۲-۵ اندرزه‌های مرتبط با مسئله قضا و قدر

یکی از پرکاربردترین مضامینی که در شاهنامه و به‌تبع آن، در برزنامه دیده می‌شود، مسئله تقدیر و سرنوشت و نوع نگاه خاص شاعر به آن است که در جای‌جای مطالب کتاب و از زوایای مختلف به آن پرداخته شده است. پس از مطالعه و بررسی ابیاتی که در این زمینه سروده شده است، می‌توان خاستگاه زروانی<sup>۶</sup> و تأثیر اندیشه‌های ایران باستان را در آن‌ها دید که به‌واسطه منابع قدیم شاهنامه در آن راه یافته است. در این باره می‌توان ادعا کرد که «بنیادی‌ترین باور زروانی که بر حماسه ملی ایران سایه افکنده، حاکمیت تقدیر است، تاجایی که می‌توان این باورمندی را ویژگی سرشتین حماسه دانست» (واحددوست، ۱۳۸۷: ۴۴۱).

در متون اندرزی کهن، پیرامون این نگرش چنین آمده است: «گفته شده است که [ستاره] هفت‌اورنگ را با بیور هزار ستارگان و پاسبانی روان [افتاده در] دوزخ است [و در پرتو و] بر آن ستارگان، [دیوان] هزمان [و پیوسته] روان را پادافراه کردن نتوانند» (مزدایور، ۱۳۷۸: ۲۴۰)؛

– «هر نیکی که به مردمان و نیز آفریدگان دیگر می‌رسد از هفتان (= هفت سیاره) و دوازدهان (= دوازده برج) می‌رسد و آن دوازده برج در دین به‌منزله دوازده سپاهبد از جانب اورمزد و آن هفت سیاره به‌منزله هفت سپاهبد از جانب اهرمن خوانده شده‌اند. و همه آفریدگان را آن هفت سیاره شکست می‌دهند و به (دست) مرگ و هرگونه آزاری می‌سپارند. به‌طوری‌که آن دوازده برج و هفت سیاره تعیین‌کننده سرنوشت و مدبر

جهان‌اند» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۳۱-۳۲).

- «و آن‌ها همچنین معتقد بودند که کسی که بخواید خوش‌اقبالی داشته باشد، باید خورشید را آشکارا ستایش کند» (فرخزادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۷۳).

- در مهریشت <sup>۷</sup>اوستا نیز بارها این‌گونه تعبیرات دیده می‌شود؛ از آن جمله است: «یک نیزه بُرآن و یک تیر پُرآن - هیچ یک - بدان کس که مهر - [آن مهر] ده هزار دیده‌بانِ توانای از همه چیز آگاهِ نافریمتی - را به پاک نهادی یاد کند، نرسد» (اوستا، ۱۳۹۲: ۳۵۸)؛

نفوذ این اندیشه (تأثیر و نفوذ کواکب) حتی در میان سایر ادیان نیز دیده می‌شود؛ از جمله در نوشته‌ای مسیحی که به زبان پهلوی نوشته شده است و با عنوان *زبور پهلوی* شناخته می‌شود (مربوط به سده‌های ششم تا هشتم میلادی)؛ در سراسر این متن، جریان همهٔ امور به خدا نسبت داده شده است و همواره از وی یاری و استمداد طلبیده می‌شود. با این حال در یک جای آن نیز از پادشاهی ماه و خورشید یاد شده است؛ آنجا که می‌گوید: «آفتاب را برای پادشاهی روز، او که جاودانه می‌بخشد، ماه و ستاره را برای پادشاهی شب» (عریان، ۱۳۸۲: ۸۵).

هم در *شاهنامه* و هم در *برزنامه* مسئلهٔ تقدیر و سرنوشت به اشکال مختلفی به تصویر کشیده شده است که در ادامه با ذکر نمونه‌هایی به آن‌ها پرداخته می‌شود.

## ۲-۵-۱ تأثیر سپهر بر تقدیر و سرنوشت انسان‌ها

گویندهٔ *برزنامه* معتقد است که سپهر و یا چرخ بر سرنوشت آدمیان تأثیر دارد و آنچه بر آدمی نازل می‌شود از اوست. «این نکته ارتباط این طرز تلقی را با میراث زروانی فرهنگ عصر ساسانی - که مینوگ خرد و *زاتسپرم* هم مظهر یا لاقبل وارث آن به‌نظر می‌رسند - به خاطر می‌آورد و غلبهٔ بنیادی نوعی گرایش جبری را که در تصریح دائم و مکرر شاعر به بخت و سرنوشت و قضا هست، بر فکر تفویض که از لوازم گرایش معتزلی در اعتقاد احتمالی شخص شاعر هست نشان می‌دهد» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۱۲۴).

ندانم چه آرد به ما بر سپهر      که ببرید از ما به یکبار مهر

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۵۸)

به نیک و بد چرخ خرسند باش      جهان را چو شاخ برومند باش

(همان: ۱۴۰)

مانند این این اندرز در چندین جای شاهنامه نیز هست؛ از جمله این دو بیت:  
 چنین داد پاسخ ستاره‌شمر      که بر چرخ گردان نیابی گذر  
 ازین برشده تیزچنگ ازدها      به مردی و دانش که یابد رها؟  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۹۸)

در این ابیات شاعر جهانی را به نمایش می‌گذارد که تحت سیطره خدای تقدیر و سرنوشت (زروان) است؛ و همه انسان‌ها (چه ناتوان و چه توانا)، مقهور قدرت و اراده او هستند.

تأثیر این اندیشه در کتاب قابوس‌نامه عنصرالمعالی نیز دیده می‌شود: «بدان که از تأثیر فلک همیشه نیک و بد به مردم می‌رسد» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۶۱).

در برزونا، شاعر یک‌جا از این گفته خویش بازمی‌گردد و تقدیر و سرنوشت انسان‌ها را به منشأ اصلی آن، یعنی حق تعالی نسبت می‌دهد که شمس‌الدین محمد کوسج از وی با عنوان «دیان» یاد می‌کند:

که جز خواست دیان نباشد دگر      ز تقدیر او کس نیابد گذر  
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۵)

فردوسی نیز همواره بر این اندیشه نمی‌ماند و در جای دیگر، یعنی ابیات آغازین پادشاهی اشکانیان از این اندیشه عدول می‌کند و سرنوشت و تقدیر جهان را از حق می‌داند. بخشی از آن ابیات چنین است:

از آن خواه راهت که راه آفرید      شب و روز و خورشید و ماه آفرید  
 یکی آنکه هستیش را راز نیست      به کاریش فرجام و آغاز نیست  
 چو گوید بباش! آنچه خواهد بده است      کسی کو جزین داند آن بیهده‌ست  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۱۳۴)

در برخی متون پهلوی نیز به‌ندرت مواردی دیده می‌شود که سرنوشت انسان‌ها را نه به بخت و تقدیر، که در گرو تلاش و کوشش وی می‌دانند. به‌ویژه در اندرزننامه بهزاد فرخ فیروز که سراسر تمجید از خرد و توصیه به خردورزی است؛ آنجا که می‌گوید:

«بسودتخشا (=کوشا، ساعی) باشید و به بخت گستاخ [که] همانا به بخت نیک‌کامه شوید» (آبادانی، ۱۳۴۶: ۳۷)؛ اما شاید بهترین دیدگاه را نسبت به موضوع بخت و تقدیر و تلاش کوشش، بتوان در نامه تنسر دید. آنجا که تنسر خطاب به شاه طبرستان می‌گوید: «هرکه طلب فروگذارد، و تکیه بر قضا و قدر کند، خویشتن خوار داشته باشد، و هرکه همگی در تگاپوی و طلب باشد و تکذیب قضا و قدر کند، جاهل و مغرور بود. عاقل را میان طلب و قدر پیش باید گرفت، و نه به یکی قانع، چه قدر و طلب همچو دو هاله رخت مسافرت بر پشت چهارپای، اگر ازان دو یکی گران‌تر و دیگری سبک‌تر شود، رخت به زمین آید، و پشت چهارپای گسسته شود، و مسافر به رنج افتد، و از مقصود بازماند، و اگر هردو هاله مساوی بود هم مسافر به جان نگردهد و هم چهارپای آسوده باشد، و به مقصد رسد» (تنسر، ۱۳۵۴: ۹۴-۹۵).

در ادامه مضمون اندرزی فوق، در شاهنامه و برزنامه، برخی حالات و ویژگی‌های چرخ نیز برشمرده شده است. در دو کتاب یادشده، چرخ، سپهر، زمانه و... که با نام‌های مختلفی خوانده شده است، ویژگی‌هایی عموماً منفی دارد و شاعر با برشمردن آن‌ها، در نهایت مخاطب خود را از دل‌بستگی به آن برحذر می‌دارد. در ادامه با ذکر نمونه‌هایی، به برخی از این ویژگی‌ها و اندرز شاعران در این زمینه اشاره می‌شود.

## ۲-۱-۵-۱ بازیگری چرخ

از نظر شاعر، چرخ بازیگر ماهر است که به شیوه‌های گوناگون انسان‌ها را به بازی می‌گیرد؛ وی (چرخ)، بسان نرّاد ماهری، مهره‌هایش را بر صفحه هستی به این سو و آن سو می‌کشانند و کسی از نوع بازی‌اش خبری ندارد!

مرا چرخ بسیار بازی نمود چه گویم ز هرگونه بود آنچه بود

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

به بازیگری ماند این چرخ مست که بازی برآرد به هفتاد دست

نگه کن که چون مهره‌بازی کند به ما بر چو گنجشک بازی کند

(همان: ۱۴۹)

که با این ابیات از شاهنامه مطابقت کامل دارد:

به بازیگری ماند این چرخ مست      که بازی برآرد به هفتاد دست  
 زمانی به خنجر، زمانی به تیغ      زمانی به باد و زمانی به میغ  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۵۶)

«کیفیت تحول و تطور و گردش‌های چرخ، نسبت و رابطه آسمان با انسان، سرشت و سرنوشت انسان در جهان، دنیای مرموز و رازآمیز و دهشتناک و وسوسه‌انگیز مرگ و پس از آن، همیشه فردوسی را به خویش مشغول می‌نموده است و تا بدان‌جا که خرد و رای و هوشش می‌کاویده، قلم و قدم گذاشته است؛ اما همیشه سیاه‌چاله‌ای ژرف پیش چشمانش می‌شکافته و پرسش‌ها و تنش‌های او را دردناک‌تر و ژرفناک‌تر می‌ساخته است» (محبتی، ۱۳۸۲: ۲۶۵).

## ۲-۱-۵-۲ برحذر داشتن مخاطب از دل‌بستگی به جهان

هر دو شاعر مخاطب خود را از دل بستن به جهان برحذر می‌دارند؛ زیرا به عقیده آنان این امر سرانجام سبب رنجش و آزار فرد می‌شود؛ چنین به نظر می‌رسد که ریشه این اعتقاد به آیین زروانی برمی‌گردد و نه دین زردستی؛ درحقیقت ازجمله تفاوت‌های بنیادی میان دین زردستی و آیین زروانی، همین نوع نگاه به سرنوشت است. «در آیین زردستی بی‌اعتنایی به دنیا و خوار شمردن آن وجود ندارد. انسان با رعایت قانون راستی می‌تواند رشد کند و سرانجام نیکو داشته باشد... اما در جهان‌بینی زروانی، براساس متن مینوی خرد، پیداست که سرنوشت و تقدیر بر زندگی انسان‌ها حاکم هستند، پس اعتقاد این آیین بر جبرگرایی است» (مشیری، ۱۳۹۳: ۱۰۹). در زیر با ذکر نمونه‌هایی، استمرار این اندیشه کهن، از دوره پیش از اسلام تا دوره اسلامی نشان داده شده است.

- «به هیچ نیکی گیتی تکیه مکن؛ چه گیتی همچون ابری است که در روز بهاری آید که به هیچ کوه باز نیاید» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۲۴)؛  
 - «به مال و چیز گیتی گستاخ مباش! چه مال و چیز گیتی همانند چنان مرغی است که از این درخت به آن درخت نشیند، و به هیچ درخت نیاید» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۸۱)؛  
 - «جهان را به چیزی نگیرید که بر کس پایدار نیست» (عباس، ۱۳۴۸: ۱۰۳)؛  
 - «گیتی را به سپنج دار و تن به آسان» (ماهیار نوابی، ۱۳۳۹: ۱۴۳).



در برزنامه این اندرز این گونه بیان شده است:

دل اندر وفای زمانه مبنند      که یکسان نگردد سپهر بلند

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴۰)

که یادآور بیت زیر از شاهنامه است:

دل اندر سرای سپنجی مبنند      که پرخون شود از عنا و گزند

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۲۷)

### ۲-۵-۱-۳ جهان را نمایش چو کردار نیست

یکی دیگر از ویژگی‌های منفی جهان در اندیشه و جهان بینی شاعر این است که ظاهر و باطن جهان با همدیگر همخوانی ندارد و از این نظر دارای رویه‌ای متضاد است. جهان چونان گوژپشت کهن‌سالی است که سرشار از رازهای نهفته است و هیچ‌یک از آن‌ها را بر کسی آشکار نخواهد کرد. وی گاهی با آدمی از در مهر و عطفوت وارد می‌شود؛ اما در همان حال نیز باید از وی حذر کرد زیرا:

چنین است کردار کار جهان      نداند کسش آشکار و نهان

بدان‌گه که با تو پیوست مهر      نهان کرد خواهد ز تو پاک چهر

نجوید خردمند روشن روان      یکی کام ازین کوژپشت روان

(کوسج، ۱۳۸۷: ۷۳)

شگفت آیدم از نهاد جهان      که چون آشکارا ندارد نهان

برآرد یکی را به رخشنده ماه      ز گردوش آرد از آن پس به چاه

نه بر شاداش شاد باید بُدن      نه در رنج او دل به غم آزدن

(همان: ۱۴۹)

مانند این اندرزها را در شاهنامه نیز می‌توان یافت:

چنین ست رسم سرای جهان      که کردار خویش از تو دارد نهان

همه با تو در پرده بازی کند      ز پری و از بی‌نیازی کند

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۷۶)

جهان را نمایش چو کردار نیست      بدو دل سپردن سزاوار نیست

(همان، ج ۴: ۵۳)

جهان را نمایش چو کردار نیست      نهانش جز از رنج و تیمار نیست

(همان، ج ۷: ۴۵۶)

نظامی<sup>۱</sup> نیز در این باره این گونه اندرز می‌دهد:

فلک نیست یکسان هم‌آغوش تو      طرازش دورنگ است بر دوش تو

گهت چون فرشته بلندی دهد      گهت با ددان دستبندی دهد

(نظامی، ۱۳۸۹: ۷۱۸)

به‌راستی «بر آدمی آشکار نیست که زمانه چه در آستین دارد؛ هیچ‌کس از آینده آگه نیست. کسی نمی‌داند گردش روزگار چه‌کسی را بر می‌کشد. چه کسی می‌داند که فردا زمانه چگونه می‌گردد؛ نقشه زمانه رازی است که در دل آن نهان است» (رینگر، ۱۳۸۸: ۲۸).

## ۲-۱-۵-۴ در بیان بی‌اعتباری چرخ

هر دو شاعر عقیده دارند که نیک و بد، شادی و غم، مهر و کین و... چرخ با هم است؛ از روزگار و زمانه هم خیر و نیکی به انسان می‌رسد و هم بدی و بدخویی نصیبش می‌شود. یک بار با وی از در لطف و مهربانی و بار دیگر از در ستم و عداوت وارد می‌شود:

چنین است کردار گردان سپهر      به یک دست کین و به یک دست مهر

چو بنمود کین زود مهر آورید      به نیک و بد هیچ [کس] ننگرید

(کوسج، ۱۳۸۷: ۶۵)

چنین بود تا بود چرخ بلند      گهی جاه و شادی گهی چاه و بند

(همان: ۱۲۵)

چنین بود تا بود گردان سپهر      گهی زهر و کین و گهی نوش و مهر

(همان: ۱۷۳)

چنین است آیین چرخ بلند      گهی ناز و نوش و گهی درد و بند

(همان: ۱۹۸)

مانند این ابیات اندرزی را در جای‌جای شاهنامه و به‌ویژه در پایان کار شاهان و

پهلوانان و سوگ آنان نیز می‌توان دید؛ بیشتر آن‌ها از زبان خود شاعر (و نه شخصیت‌های شاهنامه) و همانند تلنگری خطاب به مخاطبان بیان می‌شود:

چنین بود تا بود گردان سپهر گهی جنگ و کین و گهی شهد و مهر  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۳۸)

چنین بود تا بود گردان سپهر گهی پر ز درد و گهی پر ز مهر  
(همان، ج ۶: ۲۶۰)

چنین ست کردار گردنده دهر گهی نوش یابی ازو، گاه زهر  
(همان، ج ۲: ۲۴۳)

فرستاد پاسخ که مندیش ازین نه گسترده ازبهر من شد زمین  
چنین بود تا بود گردان سپهر که با نوش زهرست و با جوش مهر  
(همان: ۸۵-۸۶)

پس از شاهنامه و پیش از برزنامه، در میان اندرزهای خمسه نظامی نیز مشابه این اندرز دیده می‌شود:

حکم هر نیک و بد که در دهر است زهر در نوش و نوش در زهر است  
که خورد نوش پاره‌ای در پیش کز پی آن نخورد باید نیش؟  
نیش و نوش جهان ه پیش و پس است در دم و در دم یکی مگس است  
(نظامی، ۱۳۸۹: ۶۲۳)

از مشاهده این اندرزها می‌توان چنین نتیجه گرفت که «هوش تیز با قلب حساس مصاحب شاعر است و به همین جهت در کار جهان نگران و در پند گرفتن از روزگار از مردم دیگر ساده‌دل‌تر است. گذشت جهان و نعمت و نعمت گذران را که می‌بیند جهان را به چیزی نمی‌شمارد. خواه خیام باشد و خواه رودکی و خواه هر شاعر دیگر» (نفیسی، ۱۳۶۱: ۳۹۳). در اندرزهای به‌جامانده از متون مانوی نیز مانند این اندرز را می‌بینیم: «ناز (لذت و خوشی) جهان و نمایش شهوت و چیزهای جهان مانا هستند به خورش خوش که [به] زهر آمیخته [است]» (اصلائی، ۱۳۹۸: ۳۴۵).

نکته دیگر اینکه از نظر هر دو شاعر پس هر نشیبی فرازی است و بالعکس:

نبوده‌ست گردون به کام کسی      ز کردار او آزمودم بسی  
 پس هر نشیبی فرازی بود      پس هر امیدنی نیازی بود  
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

چنین است رسم سرای فریب      گهی با فراز است و گه با نشیب  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۱۹۴)

### ۲-۵-۱-۵ بساید سپهرت گر ز آهنی

یکی دیگر از ویژگی‌های سپهر و چرخ این است که آدمی هر قدر هم که نیرومند باشد، باز مقهور قدرت وی خواهد بود:

بساید سپهرت گر ز آهنی      ز گشت زمانه همی بشکنی  
 (کوسج، ۱۳۸۷: ۲۳۰)

که خوانش دیگری از این بیت شاهنامه است:

اگر باره آهنینی به پای      سپهرت بساید نمایی به جای  
 (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۶۱)

در علل و عوامل شکل‌گیری این اندیشه‌ها (تأثیر سپهر و افلاک و ستارگان در سرنوشت و غم و شادی مردمان و...) می‌توان گفت «تفکر خلاق و اندیشه‌های نو کمتر در سیر تاریخی ادب ما مجال ظهور یافته است و شاعران و نویسندگان اکثراً مفسر و مبین اندیشه‌های پیشین هستند که جهان ادب را تسخیر کرده است و تخطی و و تخلف از آن را ذنبی لایعفر می‌پنداشته‌اند» (محبتی، ۱۳۸۲: ۱۰۶)؛ به عبارت دیگر، ریشه این اعتقاد و شیوه تفکر را باید در میان متون کهن پهلوی و به‌ویژه اندرزنامه‌های آن جست‌وجو کرد؛ متونی همچون مینوی خرد، کتاب ششم دینکرد و... که از گذشته‌های دور، مروج این گونه عقاید و اندیشه‌ها بوده‌اند و متن به متن و کتاب به کتاب، آن‌ها را به دوره‌های بعدی انتقال داده‌اند؛ در صفحات پیشین به پاره‌ای از آن‌ها اشاره شد.

### ۲-۵-۲ از تقدیر چاره نیست

سراینده برزنامه معتقد است که حتی با پرهیز نیز نمی‌توان از سرنوشت گریخت و اراده تقدیر برای همگان بی‌کم‌وکاست رخ خواهد داد:

چو خواهد کسی را رسیدن زیان  
گواهی دهد دل بر آن هر زمان  
لیکن چو کردند و کرده ببود  
حذر کردن و درد خوردن چه سود  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۳۵)

این ابیات تناسب کاملی با ابیات زیر از شاهنامه دارد:

چنین گفت کز دور چرخ بلند  
چو خواهد رسیدن کسی را گزند  
به پرهیز چون باز دارد کسی  
وگر سوی دانش گراید بسی  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۳۴)  
زمانه چو آمد به تنگی فراز  
هم از تو نگردد به پرهیز باز  
(همان، ج ۲: ۱۰۳)

پیش از فردوسی و شاهنامه، نظیر این مضمون اندرزی را می‌توان در میان عبارات تعلیمی کتاب *ادب الصغیر ابن مقفع* و کتاب *مینوی خرد* نیز دید:

«دنيا دگرگون و همواره در تغيير است، پس آنچه از آن تو و به سود توست هر چقدر ناتوان باشی به تو خواهد رسید و آنچه نمی‌پسندی و به زیان توست هرچند توانا باشی نمی‌توانی آن را از خود دور کنی» (ابن مقفع، ۱۳۷۵: ۱۰۴).

«پرسید دانا از مینوی خرد که به خرد و دانایی با تقدیر می‌توان ستیزه کرد یا نه؟ مینوی خرد پاسخ داد که حتی با نیرو و زورمندی خرد و دانایی هم با تقدیر نمی‌توان ستیزه کرد» (تفضلی، ۱۳۹۱: ۴۲).

### ۲-۵-۳ بودنی خواهد شد

یکی دیگر از موضوعات اندرزی که در *برزنامه* بدان پرداخته شده است، یادآوری این قضیه است که آنچه قرار است واقع شود، دیر یا زود به وقوع خواهد پیوست و از حادث شدن آن چاره نیست:

بباشد همه بودنی بی‌گمان  
چنین بود تا بود چرخ روان  
بباشد همه بودنی بی‌گمان  
به نیک و به بد هم سرآید زمان  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۷۱)  
(همان: ۲۵۰)

این ابیات متناسب با این بیت‌های شاهنامه است:

- اگر بودنی بود دل را به غم      سزد گرنرداری، نباشی دژم  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۴۰)
- بباشد همه بودنی بی‌گمان      نتابیم با گردش آسمان  
(همان، ج ۶: ۳۰۰)
- بباشد همه بودنی بی‌گمان      نجسته‌ست ازو مرد دانا زمان  
(همان، ج ۵: ۲۹۸)
- ازین خویشتن خستن اکنون چه سود؟      چنین رفت و این بودنی کار بود  
(همان، ج ۲: ۱۸۷)

پیش از فردوسی، در میان ابیات برجای‌مانده از رودکی نیز می‌توان نظیر این اندرزها را یافت:

- رفت آن که رفت و آمد آنک آمد      بود آن که بود خیره چه غم داری  
(رودکی، ۱۳۸۳: ۴۳)
- بودنی بود می بیار اکنون      رطل پر کن مگوی بیش سخون  
(همان: ۶۲)

ریشه این اندرز را نیز می‌توان در میان برخی متون پهلوی، از جمله در یادگار زیریران دید؛ آنجا که جاماسب، گشتاسب را این‌گونه اندرز می‌دهد: «اگر شما بغان شهید (بینید، پسندید) از این خاک برخیزید اُ به کی‌گاه نشینید، چه شاید بودن که شاید بودن. چون این [که] من گفتم شود» (ماهیار نوایی، ۱۳۸۷: ۵۸-۵۹).

## ۲-۵-۲ نَبشته نه کاهد نه خواهد فزود

در جهانبینی شاعر، در تقدیر ازلی هیچ‌گونه تغییری حادث نخواهد شد و آنچه که مقدر شده است، بی‌کم‌وکاست به وقوع خواهد پیوست:

- که را بخت برگشت مردی چه سود      زمانه نه کاهد نه خواهد فزود  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۴۹)

که را روز برگشت مردی چه سود      نبشته چنان بود و بود آنچه بود  
(همان: ۱۷۸)

که را بخت برگشت دانش چه سود      نبشته ز گردون بر آن‌گونه بود  
(همان: ۱۸۹)

نبشته نگردد به سر بر دگر      به از تو نداند کس ای نامور  
(همان: ۲۲۷)

پیش از کوسج، فردوسی همین مضمون را در شاهنامه این‌گونه بیان کرده است:  
نبشته به سر بر دگرگونه بود      زمانه نه کاهد نه خواهد فزود  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۱)

زمانه نبشته دگرگونه داشت      چنان کو گذارد بیاید گذاشت  
(همان: ۱۶۳)

چو فرجام‌شان روز رزم تو بود      زمانه نه کاهد نه خواهد فزود  
(همان، ج ۶: ۱۰۹)

## ۲-۶ اندرزهای مرتبط با موضوع مرگ

آنچه در ادامه می‌آید نظر و دیدگاه‌های مختلف شاعر نسبت به موضوع «مرگ» است که در قالب اندرزهایی، خطاب به مخاطب بیان شده است.

### ۲-۶-۱ زمان مرگ مقدر است

در کارگاه هستی، مرگ هرکس معین و مقدر است و تغییر و تبدلی در آن راه ندارد؛ و این بدان معناست که اگر پیمانه عمر آدمی به سر نیامده باشد، از زهر مار جان‌گزا نیز آسیبی بدو نخواهد رسید؛ در مقابل، اگر اوراق مُصحف هستی‌اش به پایان رسیده باشد، انگبین نیز برایش به‌جای زهر هلاهل باشد:

که را نایدش زندگانی به سر      نمیرد، گر از تن براری جگر  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۳۶)

به تن بر ندرت شمشیر پوست      کجا تیغ بر آن به فرمان اوست  
(همان: ۱۳۷)

نظیر این اندرزها را می‌توان در بوستان سعدی نیز دید:

گرت زندگانی نبشته است دیر      نه مارت گزاید نه شمشیر نه شیر  
و گر در حیات نمانده است بهر      چنانت کشد نوشدارو که زهر  
(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۱۳۶)

شاعر خوب می‌داند که فرشته مرگ در زمان معین فرامی‌رسد، نه یک ساعت زودتر و نه یک ساعت دیرتر و تندباد روزگار، میوه زندگی را به گاه موعود به خاک خواهد افکند؛ در این میان، سعی و تلاش، گریه و زاری آدمی هیچ سودی نخواهد داشت. در ادامه مضمون فوق که زمان مرگ هر موجودی مقدر است، شاعر با اندرزی تمثیل‌گونه به مخاطب خود می‌گوید: زمانی که گرگ اجل به سوی آدمی حمله‌ور شود، آدمی خود با پای خویشتن به‌شویش دوان خواهد شد:

چو مار سیه را سرآید زمان      به پیش گشنده شود تازنان  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۰۱)

من ایدون شنیدم ز دانا سخن      که یاد آورد روزگار کهن  
که چون مر کسی را سر آید زمان      پذیره شود مرگ را بی‌گمان  
(همان: ۳۷)

همین اندرز در شاهنامه با تغییر تصویر، این‌گونه بیان شده است:

یکی داستان زد هزبر دمان      که چون بر گوزنی سرآید زمان  
زمانه برو دم همی بشمرد      بیاید دمان پیش من بگذرد  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۴۳۷)

## ۲-۶-۲ از مرگ چاره نیست

آدمی هر قدر هم که توانا باشد، عاقبت در چنبر مرگ گرفتار خواهد شد و در برابر آن سر تسلیم فروخواهد آورد؛ زیرا «كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ» (عنکبوت: ۵۷)؛ پس زورمندی و توانایی، دانایی و هوشیاری انسان البته سودی نخواهد داشت. ازجمله دیدگاه‌های فکری پررنگ در شاهنامه نیز می‌توان از نوع نگاه فردوسی به مسئله تقدیر و مرگ آدمی نام برد که به‌ویژه در پایان کار شاهان و پهلوانان رخ می‌نماید؛



جایی که شاعر با یادآوری عظمت و شکوه انسان‌های رفته، با اندرزهایی قرین حسرت و اندوه، مخاطب خود را به تفکر در این باره فرامی‌خواند. در ادامه با ذکر نمونه‌هایی، نمود این موضوع در شاهنامه و به تبع آن در برزنامه نشان داده شده است:

نه دانا گذر یابد از چنگ مرگ      نه جنگاوران زیر خفتان و ترگ

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۳۲۶)

همه مرگ راییم شاه و سپاه      اگر دیر مانی همین است راه

(همان، ج ۵: ۵۶۱)

اگر تاج ساییم و گر خود و ترگ      رهایی نیابیم از چنگ مرگ

چه قیصر چه خاقان چُن آمد زمان      به خاک اندر آید سرش بی‌گمان

(همان، ج ۷: ۴۲۸)

«آنچه در این سرودها و در سراسر شاهنامه آشکارا پیداست و پیوسته نیز مانند ترجیع‌بندی پایان‌ناپذیر تکرار می‌شود، نه هراس، بلکه نفرتی سخت و بیکرانه از مرگ است، و با گویی که گویی خیام در سراسر عمر تنها شاهنامه را در برابر خویش داشته است» (ثاقب‌فر، ۱۳۸۷: ۲۰۶).

شاعر در این ابیات یادآوری می‌کند که چون «چیز گیتی سپنجی است آن‌کس هم که مال بسیار اندوزد اگر صد سال نیز عمر کند سرانجام به نیستی می‌گراید» (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۵۴-۵۵).

همین اندرزها در برزنامه بدین شکل بیان شده‌اند:

تو را دل نباید بدین کار بست      به پرهیز از مرگ هرگز که رست

(کوسج، ۱۳۸۷: ۷۱)

چو آمد زمانه به تنگی فراز      به چاره نگردد ز تو مرگ باز

(همان: ۱۳۶)

نباید چنین دل درین کار بست      به اندیشه از مرگ هرگز که رست

(همان: ۱۷۳)

مرا گر سرآمد همی روزگار      نمانم به تدبیر آموزگار

(همان: ۲۴۴)

پیش از کوسج، نظامی نیز همین اندرز را این گونه بیان کرده است:

نشاید شدن مرگ را چاره ساز در چاره بر کس نکردند باز

(نظامی، ۱۳۸۹: ۹۸۱)

تب مرگ چون قصد مردم کند علاج از شناسنده پی گم کند

همه چاره‌ای کرد در کوه و دشت چو مرگ آمد، از مرگ بیچاره گشت

(همان: ۶۵۵)

در اندرزهای پیشینیان که از میراث ادب پهلوی به شمار می‌رود نیز اندرزهایی با این مضمون دیده می‌شود:

- «از مرگ چاره نیست» (آسانا، ۱۳۹۱: ۶۴)؛

- کسی که بر پشت سمنند شب و روز نشسته است او را می‌برند هر چند خود نرود» (ابن مسکویه، ۱۳۵۰: ۷۳).

در کتاب پهلوی شایست ناشایست نیز همین مضمون این گونه بیان شده است: «نیز مردمان بر این باید بنگرند (= توجه و اندیشه کنند) که هر چیز را چاره است، مگر مرگ را» (مزدایور، ۱۳۶۹: ۲۴۸).

### ۲-۶-۳ هر که بزاید روزی بمیرد

یکی از اندرزهای بدیهی که با وجود بدیهی بودن ممکن است در غفلت واقع شود، یادآوری این نکته است که هر کسی که از مادر زاده شد، لاجرم روزی خواهد مرد و «باد مرگ، سرانجام هر میوه‌ای را که بر درخت حیات می‌روید از شاخ خواهد چید، میوه‌ها به تدریج می‌رسند و به فرمان طبیعت باد آن‌ها را از درخت حیات جدا می‌کند» (رضا، ۱۳۸۶: ۴۰۳).

به مادر چنین گفت برزوی پس به گیتی نمانده است جاوید کس

هر آن کو بزاید ببایدش مرد کسی شخص زنده به گیتی نبرد

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۳۹)

بمیرد هر آن کو ز مادر بزاد نماند به گیتی کسی راد و شاد

(همان: ۲۲۸)

مانند این مضمون در چندین جای شاهنامه نیز دیده می‌شود و از جمله در ابیات زیر:  
جهان را چنین است ساز و نهاد      که جز مرگ را کس ز مادر نزاد  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۵۲)

تو از مرگ من هیچ غمگین مشو      که اندر جهان نیست این سخن نو  
هر آن کس که زاید بیایدش مرد      اگر شهریار است اگر مرد خُرد  
(همان، ج ۶: ۱۲۰)

بمیرد کسی کو ز مادر بزاد      ز کیخسرو آغاز تا کیقباد  
(همان، ج ۸: ۳۵۰)

پس از فردوسی و پیش از شمس‌الدین محمد کوسج، عنصرالمعالی کیکاوس نیز در قلابوس‌نامه به این موضوع پرداخته است: «هرکه بزاید روزی بمیرد»  
(عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۰۱).

پس از عنصرالمعالی، نظامی نیز مخاطب را این‌گونه اندرز می‌دهد:  
مثل زد که هرکس که او زاد، مرد      ز چنگ اجل هیچ کس جان نبرد  
(نظامی، ۱۳۸۹: ۸۴۶)

در ادامه مضمون اندرزی فوق، شاعر به این نکته نیز اشاره می‌کند که در جهان کسی جاودانه نخواهد ماند:

ندیدم کسی را سپهر روان      به گیتی بماندش همی جاودان  
بهانه کنون بر زمانه نماند      به گیتی کسی جاودانه نماند  
گرم مرگ باشد بدین جایگاه      کجا زنده مانم بر افرازگاه  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۰۴)

مضمون این اشعار انطباق کاملی با ابیات زیر از شاهنامه دارد:  
که کس در جهان جاودانه نماند      ز گردون مرا خود بهانه نماند  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۸)

همه مرگ راییم پیر و جوان      به گیتی نماند کسی جاودان  
(همان: ۱۷۹)

که کس در جهان جاودانه نماند      به گیتی به ما جز فسانه نماند  
(همان، ج ۴: ۱۰۷)

## ۷-۲ در سفارش به پرهیز از رویارویی با توانا تر از خود

شمس‌الدین محمد کوسج معتقد است که خودنمایی و عرض اندام موجودات ضعیف و ناتوان تا زمانی است که موجود قوی‌تر ظاهر نشده باشد:

به گاه خزان برگ با باد تیز      کجا پای دارد چو آرد ستیز؟  
خروشیدن رود چندان بود      که دریای جوشان پنهان بود  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۳۴)

که با تغییر تصویر، نقل ابیات زیر از شاهنامه فردوسی و هفت‌پیکر نظامی است:

که فردا من آن گرز سام سوار      که کردی به مازندران کارزار  
به گردن برآرم شوم سوی جنگ      بدان گه کجا پای دارد نهنگ؟  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۲۱)

سیه‌مار چندان دمد روز جنگ      که از ژرف دریا برآید نهنگ  
درفشیدن ماه چندان بود      که خورشید تابنده پنهان بود  
(همان، ج ۴: ۴۵)

گور چندان زند ترانه دلیر      که ننالید سپید مهره شیر  
(نظامی، ۱۳۸۹: ۴۹۲)

در جای دیگر این موضوع را این‌گونه بیان می‌کند:

تو را جنگ مردان نیامد به پیش      که چندین بنازی به بازوی خویش  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۶۵)

تو خود دود از آتش ندیدی هنوز      ببینی کنون آتش دودسوز  
(همان: ۲۱۲)

این موضوع با اندکی تغییر، نقل بیت زیر از شاهنامه فردوسی است:

تو گردن‌کشان را کجا دیده‌ای      که آواز روباه نشنیده‌ای  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۳۰)

نکته دیگر اینکه موجودات ضعیف و ناتوان تاب مقاومت و رویارویی با موجودات نیرومند را ندارند:

نگردد ز یک قطره کم رود نیل      چه سنجد همی پشه بر پشت پیل  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۵۹)

نیاید ز خرگور پیکار شیر      بخندد بر این گفته مرد دلیر  
(همان: ۲۲۹)

که با این ابیات اندرزی از رودکی و نظامی مطابقت دارد:

گرگ را کی رسد صلابت شیر      باز را کی رسد نهیب شخیش  
(رودکی، ۱۳۸۳: ۴۴)

مور کی جنس جبرئیل بود؟      پشه کی مرد پای پیل بود؟  
(نظامی، ۱۳۸۹: ۴۹۱)

## ۸-۲ همه کار نابوده را باد دار

از جمله مضامین تعلیمی دیگری که در *برزنامه* بدان پرداخته شده، یادآوری این نکته است که آدمی نباید غم و اندوه مسائل نابوده و نیامده را بخورد:

شها می خور اکنون و دل شاد دار      همه کار نابوده را باد دار  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۳۴)

بدو گفت مندیش و دل شاد دار      همه کار نابوده را باد دار  
(همان: ۱۸۵)

که با اندکی تغییر، نقل بیت زیر از *شاهنامه* فردوسی است:

منیژه بدو گفت: دل شاد دار      همه کار نابوده را باد دار  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۲۱)

## ۹-۲ مرگ در کارزار بهتر است

«مرگ در میان ادیان گوناگون عاملی است ناخوشایند و ترسناک؛ پدیده‌ای که در عین آنکه یک واقعیت است، گریزی از آن نیست. بشر در طول تاریخ مرگ را چون دیوی یا عاملی نکوهیده می‌انگاشته و همواره از آن می‌گریخته است» (تاجیک، ۱۳۹۰: ۱۵۱)؛ با

این حال در دنیای پهلوانان و جنگاوران می‌بینیم که مرگ بر زندگی ترجیح داده می‌شود؛ به طوری که از جمله باورهای رایج در میان پهلوانان و جنگاوران یکی این است که آنان مردن در میدان نبرد و کشته شدن به دست دشمن را به ذلت اسارت و زندگی در خواری ترجیح می‌دهند. این مضمون در *برزونامه* و *شاهنامه* این گونه بیان شده است:

چو بر دشت ما را سرآید زمان      از آن به که دشمن شود شادمان  
نرفته‌ست کس زنده بر آسمان      به جنگ اندرون به که آید زمان  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۴۳)

که با اندکی تغییر، نقل ابیات زیر از *شاهنامه* فردوسی است:

چنین گفت موبد که مردن به نام      به از زنده دشمن بدو شادکام  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۶۵)

جهانجوی گر کشته گردد به نام      به از زنده دشمن بدو شادکام  
(همان، ج ۷: ۳۴۸)

بگویش که در جنگ مردن به نام      به از زنده دشمن بدو شادکام  
(همان، ج ۸: ۴۲۹)

عنصرالمعالی نیز در *قابوس‌نامه* این اندرز را این گونه بیان کرده است: «به نام نیکو مردن به که به ننگ زندگانی کردن و زیستن» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۹۹).

## ۲-۱۰ مکافات عمل

یکی دیگر از مضامین رایج اندرزی در ادب فارسی اشاره بدین نکته است که هر عملی، عکس‌العملی را در پی خواهد داشت؛ و اگر به کسی بدی کردیم، نباید از وی انتظار خوبی داشته باشیم:

در *شاهنامه* و به تبع آن در *برزونامه* نیز به این موضوع پرداخته شده است:

اگر تلخ گویم همان بشنوم      همان بر که کارم همان بدروم  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۵۶)

چو روزی کسی را رسد از تو بد      بپیچی به فرجام از آن کار بد  
(همان: ۱۹۸)

این ابیات تداعی‌کننده ابیات زیر از شاهنامه فردوسی است:

هر آن بر که کاری همان بدروی سخن هرج گویی، همان بشنوی

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۳۱۲)

نگر تا چه گفته است مرد خرد که هرکس که بد کرد کیفر برد

(همان: ۴۴۴)

و گر بد کنی، جز بدی ندروی شبی در جهان شادمان نغنوی

(همان: ۵۳۲)

مانند این اندرز را در میان اندرزهای ابوشکور بلخی، عنصرالمعالی کیکاوس و نظامی

نیز می‌توان دید:

از بوشکور:

مکافات‌ها چند گونه بود یکی آن‌که کارد همان بدرود

(لازار، ۱۳۴۲: ۱۱۲)

از قابوس‌نامه: «و هرچه بگویی از نیک و بد چشم دار» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۹)؛

از نظامی:

منه خار تا در نیفتی به خار رهاننده شو تا شوی رستگار

(نظامی، ۱۳۸۹: ۷۵۲)

ریشه این مضمون اندرزی را می‌توان در میان مطالب برخی متون اندرزی برجای‌مانده نیز دید؛ از جمله این اندرز از آذرباد مارسپندان: «هرکس همی‌مالان را چاه کند، خود اندر افتد» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۱۸۲)؛ یا این سخن از کتاب *جاویدان خرد*: «چون بدی کردن به دیگران را آسان شمیری از دیگران هرگز نباید چشم نیکی داشته باشی» (ابن‌مسکویه، ۱۳۵۰: ۸۱).

## ۲-۱۱ در سفارش به راز نگفتن به زنان

یک نوع اندیشه و طرز تفکر منفی نسبت به زنان در لابه‌لای ابیات شاهنامه و به تبع آن در *برزونامه* دیده می‌شود که مطابق آن، نباید راز خود را با زنان در میان گذاشت؛ زیرا در این صورت آن راز فاش خواهد شد:

نشاید همی راز گفتن به زن نباشد به گیتی زن رای زن

به پیش زنان راز هرگز مگوی      چو گویی همی بازیابی به کوی  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۰۷)

می‌توان گفت نقل سخنان زیر از اسفندیار خطاب به مادرش کتایون در *شاهنامه* است:  
که پیش زنان راز هرگز مگوی      چو گویی سخن بازیابی به کوی  
به کاری مکن نیز فرمان زن      که هرگز نبینی زنی رای‌زن  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۲۹۵)

ریشه این طرز تفکر را هم می‌توان در میان متون اسلامی و هم در میان برخی اندرزهای برجای‌مانده از ایران باستان دید؛ در زیر به ذکر چند مورد از آن‌ها بسنده شده است:  
- «... سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَيَاكُمْ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ فِيهِنَّ الضَّعْفَ وَ الْوَهْنَ وَ الْعَجْزَ» (الحر العاملي، بی‌تا، ج ۱۴: ۱۳۱).  
- حضرت علی (ع) خطاب به فرزندان می‌فرماید: «و أَيَاكَ وَ مَشَاوِرَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّ رَأْيَهُنَّ إِلَى أَقْنٍ وَ عَزْمُهُنَّ إِلَى وَهْنٍ» (نهج‌البلاغه: نامه ۳۱).  
- «بوحیان توحیدی گفته است که پیش زنان راز نشاید گفتن و با ایشان مشورت کردن خوب نیاید» (مستوفی، ۱۳۴۷: ۹۸)؛

- از آذرباد مارسپندان: «راز به زنان مبر» (اشه و سراج، ۱۳۷۹: ۷۷)؛ «راز به زنان مبرید تا که رنج بسیارتان نباشد» (همان: ۹۷)؛  
- از کتاب ششم دینکرد: «همچنین بدیهی است که انسان نباید راز را به انسان‌های حراف و زنان بگوید، چون راز فاش می‌گردد و انسانی که راز را به حرافان و زنان گفته پشیمان خواهد شد» (فرخزادان و امیدان، ۱۳۹۲: ۱۱۶).

هنگامی که به جست‌وجو و پژوهش درباره سرچشمه این بدبینی نسبت به زنان<sup>۹</sup> می‌پردازیم بار دیگر و همچون اندیشه جبرگرایی و سیطره بخت و سرنوشت، به خاستگاهی به نام زروان و زروانی‌گری می‌رسیم که در طول سده‌های متمادی در میان متون و مسلک‌های مختلف ریشه دوانیده است. در آیین زروانی «زن عنصر شر است و با نیکی سازش نداشته و از آن مجزا می‌شود. در این باره مانویان و گنوسیک‌ها و زروانیان عقاید مشترکی دارند» (رضی، ۱۳۹۲: ۱۰۷)؛ در تأیید این ادعا کافی است به سخنان زیر از کتاب بندهشن که متنی سراسر زروانی است رجوع کنیم:



«اگر مخلوقکی را می‌یافتم که مرد از او گُمنم، آنگاه هرگز تو را نمی‌آفریدم که تو را آن سردهٔ پتیاره از جَهی است. اما در آب و زمین و گیاه و گوسفند، بر بلندی کوه‌ها و نیز آن ژرفای روستا خواستم و نیافتم مخلوقکی که مرد پرهیزگار از او باشد جز زن (که) از (سردهٔ) جَهی پتیاره است» (فربغ‌دادگی، ۱۳۹۰: ۸۳-۸۴). نقطهٔ مقابل این دیدگاه، دیدگاه زردشتی قرار دارد. در مسلک زردشت راستین، زن موجودی شریف و محترم است و نظیر این سخنان در میان آثار و نوشته‌های زردشتی اصیل دیده نمی‌شود. برای نمونه می‌توان به جملات زیر از کتاب *اوستا* اشاره کرد که در آن کرامت و جودِ زنان، همپای مردان، محترم شمرده شده است:

– «ای اهوره مزدا! به درستی می‌گویم: هرکس – چه مرد، چه زن – که آنچه را تو در زندگی بهترین [کار] شناخته‌ای بورزد، در پرتو "منش نیک" از پاداش "اشه" [و] "شهریاری مینوی" [برخوردار خواهد شد] (اوستا، ۱۳۹۲: ۵۶)؛

– «زنان را می‌ستاییم. زنانی را که از آن تو به شمار آیند و از بهترین آشه برخوردارند، می‌ستاییم» (همان: ۲۰۴)؛

– «اینک روان‌های آشون مردان و آشون زنان را – در هر کجا که زاده شده باشند – [می‌ستاییم]؛ مردان و زنانی که دین نیک‌شان برای پیروزی آشه کوشیده است و می‌کوشد و خواهد کوشید» (همان: ۲۰۶).

همان‌طور که در نمونه‌های بالا دیده می‌شود – و البته بسیاری موارد دیگر که برای پرهیز از اطناب از ذکر آن‌ها پرهیز شد – زردشت در «تمام سخنان و موعظه‌هایش برای مردم، زن و مرد را یکسان پنداشته و در تمام کلام و گفتارش با ظرافت و دقت بسیار از به کار بردن واژه‌هایی که حساسیت جنسیتی را برمی‌انگیزد خودداری کرده است و انسان‌ها را با تکیه بر بُعد انسانی و ارزشمندی اندیشه‌ها و تفکرشان مورد بحث قرار می‌دهد» (عنبرسوز، ۱۳۹۰: ۱۰۵).

## ۲-۱۲ ناراستی، کاستی به بار می‌آورد

در اندیشهٔ شاعر، راستی ورزیدن و پرهیز از کزی و ناراستی بهترین نیکی و سبب خوشبختی است و سعادت نصیب کسی می‌شود که راست و خواستار راستی است:

مجوی اندرین ره به جز راستی      نباید که آری به تن کاستی

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۵۱)

بیت بالا تحت تأثیر این دو بیت از شاهنامه بیان شده است:

همه راستی کن که از راستی      بپیچد سر از کژی و کاستی

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۴۶۶)

همه راستی باید و مردمی      ز کژی و از آز خیزد کمی

(همان: ۵۲۰)

پیش از فردوسی، نظیر این اندرز را در میان اشعار برجای مانده از دقیقی طوسی نیز می توان دید:

به هر کار از راستی یاد کن      برو تا توانی همه داد کن

دو کار است بیداد و ناراستی      که در کار مرد آورد کاستی

(دقیقی، ۱۳۷۳: ۱۱۰)

## ۲-۱۳ سفارش به بزرگان در مراعات حشمت خویش

در ادامه اندرزهای کتاب، شاعر مخاطبش را به مراعات حشمت و بزرگی خویش سفارش می کند و می گوید:

که بر میزبان، میهمان پادشاست      تو آن کن که از نامداران سزاست

(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۷۰)

این بیت اقتباسی از این بیت شاهنامه است:

تو آن کن که از پادشاهان سزاست      مدار آز را، دیو بر دست راست

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۳۲۶)

مانند این سخن را در جای دیگری نیز می بینیم؛ جایی که شاعر مخاطب خود را - که انسان های کهن و کارآموده است - این گونه اندرز می دهد:

من اندک به سال و تو بسیار سال      اگر چند برزم به بازو و یال

مرا از تو آموخت باید خرد      ز تو سرد گفتن نه اندر خورد

(کوسج، ۱۳۸۷: ۶۶)

بیت بالا با اندکی تغییر و تعمیم، نقل بیت زیر از داستان بیژن و منیژه در شاهنامه است:

چنین گفت که ای مهتر پر خرد      ز تو سرد گفتن نه اندر خورد  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۷۳)

## ۲-۱۴ در ذم شبیخون زدن

در بعضی از متون ادب فارسی گاهی مواردی دیده می‌شود که در آن‌ها شبیخون زدن بر دشمن امری مطلوب و حربه‌ای ستوده تلقی شده است و پادشاهان و اُمرا را به انجام آن ترغیب کرده‌اند (مانند بوستان سعدی<sup>۱۱</sup>)؛ اما در برزنامه این کار نکوهش شده است: شبیخون نه آیین مردان بود      بد و نیک از چرخ گردان بود  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۱۹۸)

این اندرز در شاهنامه بدین صورت آمده است:

شبیخون نبینند گنداوران      کسی کو گراید به گرز گران  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۸۱)

در قابوس‌نامه<sup>۱۱</sup> نیز شبیخون زدن بر دشمن مذموم شمرده شده است: «شنیدم که اسکندر به جنگ دشمنی همی‌رفت، وی را گفتند: این خصم ما مردی غافل‌ست، بر وی شبیخون باید کرد. اسکندر گفت: نه ملک باشد آن کس که ظفر به دزدی جوید»  
(عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۲۳۸).

## ۲-۱۵ در سفارش به سالخوردهگان

از جمله موضوعات توجه‌برانگیز اندرزگویان ادب فارسی، اندرز به افراد مسن و سالخورده - در رعایت حرمت سن و سال خویش و نپرداختن به امور جوانان - است. جوانی کند پیر رسوا بود      نه آیین و نه رسم دانا بود  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۰۴)

که اقتباسی است از این بیت شاهنامه:

اگرچه گوی سرو بالا بود      جوانی کند پیر، کانا بود  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۷۳)

پس از فردوسی و پیش از شمس‌الدین محمد کوسج، مانند این اندرز در میان اندرزهای قابوس‌نامه و بوستان سعدی نیز دیده می‌شود:

- «چو پیر شدی پیری کن» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۵۸)؛ «که پیری که جوانی کند در هزیمت بوق زدن باشد» (همان: ۵۹)؛ «... که در وقت پیری جوانی نزبید» (همان).

نزبید مرا با جوانان چمید      که بر عارضم صبح پیری دمید  
(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۱۸۳)

### ۱۶-۲ سفارش به جوانان و افراد کم تجربه

افراد جوان هر قدر هم که توانا و نیرومند باشند، در برابر نیروی تجربه‌افراد سالخورده و باتجربه کاری از پیش نخواهند برد:

به مردی نباید شدن در گمان      که داند همی گردش آسمان  
که باشد که بر دشت روباه پیر      به چاره به دام آورد شیرگیر  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۱۳)

مانند این اندرز در بوستان سعدی، با اندکی تفاوت، این گونه آمده است:

مترس از جوانان شمشیرزن      حذر کن ز پیران بسیار فن  
جوانان پیل افکن شیرگیر      ندانند دستان روباه پیر  
(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۷۵)

### ۱۷-۲ مکن تکیه بر زور بازوی خویش

از جمله سخنان اندرزگونه‌ای که در مبارزه و نبرد میان پهلوانان و جنگاوران ردّ و بدل می‌شود، یکی این است که هر کدام از آن‌ها حریف خود را از فریفته شدن به زور بازویش بر حذر می‌دارند:

چرا غرّه گشتی به بازوی خویش      به این برز و بالا و نیروی خویش  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۲۹)

مانند این اندرز در میان آثار برخی شاعران پیش از شمس‌الدین محمد کوسج نیز دیده می‌شود:

فردوسی:

نباشی بس ایمن به بازوی خویش      خورد گاو نادان ز پهلوی خویش  
(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۳۷)

نظامی:

مکن تکیه بر زور بازوی خویش      نگه‌دار وزن ترازوی خویش  
(نظامی، ۱۳۸۹: ۶۹۷)

ناصرخسرو:

مشو غرّه به زور بازوی خویش      که باشد زور بازوها از این بیش  
(ناصرخسرو، ۱۳۸۰: ۵۶۸)

سعدی نیز در بوستان، آن را با اندکی تغییر، این‌گونه بیان کرده است:

چو روزی به سعی آوری سوی خویش      مکن تکیه بر زور بازوی خویش  
(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۱۷۱)

## ۱۸-۲ به دست کسان مار شاید گرفت

از جمله اندرزهای منفعت‌طلبانه‌ای که ممکن است به مخاطب سفارش شود، یکی این است که بهتر است آدمی از طریق یک دشمن، دشمن دیگرش را از میان بردارد، بدون اینکه خودش به اقدامی دست بزند:

تو نشنیده‌ای آن داستان شگفت      به دست کسان مار شاید گرفت  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۴۰)

نظامی نیز همین اندرز را در خسرو و شیرین این‌گونه بیان کرده است:

چو از دست تو ناید هیچ کاری      به دست دیگران می‌گیر ماری  
(نظامی، ۱۳۸۹: ۲۸۹)

پس از نظامی، سعدی نیز در گلستان، این اندرز را چنین بیان کرده است: «سر مار به دست دشمن بکوب که از احدی الحُسین خالی نباشد؛ اگر این غالب آمد مار کُشتی و اگر آن، از دشمن رستی» (سعدی، ۱۳۸۷ ب: ۱۷۴).

مضمون این اندرز را در ژرف‌ساخت داستان رستم و سهراب در شاهنامه نیز می‌توان

دید؛ آنجایی که سهراب نمی‌داند افراسیاب از این یاری و مساعدت، نقشه‌ای دیگر در سر می‌پروراند؛ نقشه‌ای که نتیجه آن کشته شدن یکی از دو پهلوان نامدار ایرانی است و این یعنی تضعیف سپاه ایران و تقویت نیروی دشمن.

### ۱۹-۲ در سفارش به نکشتن دشمن

یک اندرز که غالباً خطاب به پادشاهان و امرا بیان می‌شود، یادآوری این نکته است که وقتی بر دشمنی غلبه می‌کنند او را به قتل نرسانند زیرا:

که دشمن گریزان ز کشتن به است      اگرچه به هر هفت کشور مه است  
سراپرده و چارپای و ستور      بسی بهتر از دشمن روزکور  
(کوسج، ۱۳۸۷: ۲۶۸)

عنصرالمعالی نیز در این باره چنین می‌گوید: «گفته‌اند: دشمن چه مرده و چه گریخته و چه به زنهار آمده» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۱۴۷).

این ابیات از بوستان سعدی نیز با اندرز برزنامه انطباق دارد:

چو بر دشمنی باشدت دسترس      مرنجانش کو را همین غصه بس  
عدو زنده سرگشته پیرامنت      به از خون او کشته در گردنت  
(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۵۲)

### یک نکته

در چگونگی تأثیر اندیشه‌های ایران باستان و اندرزهای ادب پهلوی بر آموزه‌های اخلاقی شاهنامه فردوسی و به تبع آن برزنامه، اشاره به یک نکته ضروری است و آن اینکه، این تأثیرپذیری به طور قطع، غیرمستقیم و به واسطه منابعی دیگر صورت گرفته است؛ در تأیید این قضیه می‌توان به گفته ملک‌الشعراى بهار رجوع کرد: «تا جایی که اطلاع داریم در میان شعراى فارسى‌زبان، غیر از فخر گرگانی که در میانه قرن پنجم هجری زندگانی می‌کرده و زردشت بهرام پژدو که در ۶۴۷ یزدجردی ماه آبان روز آذر کتاب زردشت‌نامه را به نظم درآورده و در دو روز آن را به پایان برده است، شاعری دیگر سراغ نداریم که بتوان احتمال داد بر اینکه زبان پهلوی می‌دانسته» (بهار، ۱۳۷۹: ۱۵۳)؛ نیز یکی از سختی‌های پهلوی‌دانی را، حتی برای موبدان، موضوع هزوارش‌های

خط پهلوی می‌داند. ایشان همچنین وجود برخی واژه‌های زبان پهلوی در شاهنامه را به تأثیر لهجه‌های محلی (از جمله خراسان) و نیز مآخذ استفاده‌شده وی مرتبط می‌داند.<sup>۱۲</sup> ناگفته پیداست که بخش زیادی از شاهنامه فردوسی، از روی شاهنامه ابومنصوری سروده شده است و شاهنامه ابومنصوری، آن گونه که از قراین پیداست خود تاحد زیادی تحت تأثیر منابع کهن تر قرار داشته است؛ منابعی مانند یادگار زریران، کارنامه اردشیر بابکان و به‌ویژه خداینامه دوره ساسانی؛ در این باره می‌توان چنین استناد کرد: «اگرچه ژانر ادبیات خرد (اندرزنامه‌نویسی) در ادبیات فارسی میانه بسیار مورد علاقه بوده و قطعاً متون جداگانه‌ای از این ژانر وجود داشته که حتی بسیاری از آن‌ها امروز حفظ شده است، اما بنابر سنت تمام شواهد متفق‌القول هستند که لااقل بخشی از این گفته‌های قصار ازسوی پادشاهان در کتاب خداینامگ<sup>۱۳</sup> وجود داشته است، از این رو می‌توان حدس زد که این جملات یا در اصل خداینامگ وجود داشته یا بعدها توسط ابن‌مقفع و یا نویسندگان دیگر به این کتاب اضافه شده است» (هامین آنتیلا، ۱۳۹۹: ۲۶۸). بخش دیگر نیز مربوط به سنت ترجمه، به‌ویژه ترجمه‌هایی به زبان عربی است که در سده‌های نخستین هجری ادبایی نظیر عبدالله ابن مقفع، ابن مسکویه رازی و... از متون پهلوی به انجام رسانده‌اند.

### ۳- نتیجه‌گیری

از جمله نمونه‌های موفق که به پیروی از شاهنامه فردوسی سروده شده است، می‌توان از منظومه حماسی برزنامه - سروده شمس‌الدین محمد کوسج، شاعر قرن هشتم هجری - نام برد. اثری ارزشمند که در ادامه داستان‌های شاهنامه است و در آن به سرگذشت زندگی برزو، پسر سهراب و شرح دلاوری‌ها و پهلوانی‌های وی پرداخته شده است. از مطالعه این کتاب متوجه می‌شویم که در آن مانند شاهنامه، علاوه بر حال و هوای دنیای افسانه‌ها، حماسه و... در سراسر کتاب برای ادبیات تعلیمی و پند و اندرز جایگاه ویژه‌ای اختصاص داده شده است. اندرزهایی که در جای‌جای برزنامه و به مناسبت‌های گوناگون، از زبان خود شاعر و یا شخصیت‌های داستانی بیان شده‌اند؛ به‌طوری‌که از میان ۴۲۴۱ بیت برزنامه، حدود ۱۶۲ بیت آن در پند و اندرز است. در این اندرزه‌ها و در

درجه اول، تأثیر اندرزهای شاعران و نویسندگانی مانند نظامی، عنصرالمعالی کیکاوس و به‌ویژه فردوسی دیده می‌شود؛ از این میان، میزان اثرگذاری شاهنامه بر اندرزهای برزنامه بسیار چشمگیر و توجه‌برانگیز است؛ به طوری که می‌توان ادعا کرد در برزنامه کمترین مضمون اندرزی را می‌توان یافت که ردپای اندرزی از شاهنامه در آن وجود نداشته باشد؛ دیگر اینکه، سراینده برزنامه گاهی مصراع و یا بیتی اندرزی از شاهنامه را با کمترین تغییر در برزنامه نقل، و گاهی آن‌ها را با همان ردیف و قافیه ذکر کرده است. در درجه دوم و به واسطه، می‌توان نشان برخی اندیشه‌ها و اندرزهای ایران پیش از اسلام و ادب تعلیمی پهلوی را در آن شناسایی کرد؛ به‌ویژه پاره‌ای از عقاید مرتبط با آیین زروانی (نظیر تأثیر افلاک و کواکب در سرنوشت آدمی، دیو آز، نگاه بدبینانه نسبت به زنان) که از ادواری بس کهن، روح ادبیات در دوره اسلامی را نیز تحت تأثیر خود قرار داده است. این امر خود مظهر تأییدی بر نظریه بینامتنیت (که هیچ متنی بدون پیش‌متن نیست) و استمرار اندرزها و اندیشه‌های پیش از اسلام در دوره اسلامی است.

### پی‌نوشت

۱. از میان ۴۹۵۳۹ بیت شاهنامه (تصحیح جلال خالقی مطلق) حدود ۳۱۰۰ بیت آن در پند و اندرز در موضوعات مختلف است؛ معادل ۶/۲۶ درصد کل ابیات آن.
۲. همان‌گونه که در مقدمه نیز اشاره شد، دو خوانش از منظومه برزنامه برجای مانده است و در هر یک از آن‌ها به زوایای مختلفی از زندگی و سرگذشت برزو پرداخته شده است؛ منبع و مأخذ این پژوهش، همان‌گونه که در صفحات پیشین نیز دیده شد، همان بخش کهن برزنامه، سروده شمس‌الدین محمد کوسج است. همچنین برای اطلاعات بیشتر درباره برزنامه و سراینده آن، ر.ک. قائمی، ۱۳۹۹: ۱۲۸-۱۳۲.
۳. اندرزهای موجود در کتاب *جاویدان خرد* که ابن‌مسکویه آن را گردآوری کرد، به هوشنگ، پادشاه اساطیری ایران منتسب است. هرچند در درستی این انتساب جای تردید است، این انتساب، موضوع مهم‌تری را اثبات می‌کند و آن پیشینه بس کهن اندرزگویی در فرهنگ ایرانی است.
۴. «آز در سنت شرقی، چیزی بسیار فراتر از این است؛ او مادر تمام دیوان و بزرگترین آن‌هاست. در سلسله مراتب دیوی (و شیطانی) و مقدم بر اهریمن و اول ذکر می‌شود» (زهر، ۱۳۸۸: ۲۶۶).



۵. برای اطلاعات بیشتر در زمینه خاستگاه دیو آز، ر.ک. رضی، ۱۳۹۲: ۵۱۴.
۶. در تعریف زروان چنین آمده است: «زروان ذات سرمدی است. همیشه بوده و خواهد بود و در نیرو و اراده قهریه‌اش، هیچ مانعی نمی‌تواند مداخله کند. او بخت و تقدیر و سرنوشت است» (رضی، ۱۳۹۲: ۴۶)؛ «زروان خدای سرنوشت بود، و (خود) سپهر، یعنی فلک است؛ که از طریق آن این سرنوشت زمین مقدر می‌شود» (زهر، ۱۳۸۸: ۲۵۶).
۷. «در این یشت همبستگی ایزد مهر با خورشید، که هنوز در معنای فارسی مهر زنده است، نموده شده. مهر ایزد پیمان و راستی و پاکی و روشنی و ایزد جنگ و یار جنگاوران با زین‌افزارهای گوناگون است» (مقدم، ۱۳۸۸: ۷۶).
۸. بیشتر تأثیرپذیری‌های کوسج از اندرزهای نظامی از مثنوی اسکندرنامه و تاحدودی هفت‌پیکر بوده است.
۹. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره اندیشه بدبینی نسبت به زنان ر.ک. رضی، ۱۳۹۲: ۵۱۷-۵۲۱؛ ۵۶۵.
۱۰. در دو بیت زیر از بوستان سعدی، شبیخون زدن بر دشمن، برخلاف کتاب‌های شاهنامه و برزوانه، امری نیکو و مستحسن شمرده شده و به انجام آن سفارش شده است:
- شب تیره پنجه سوار از کمین      چو پانصد به هیبت بدرّد زمین  
(سعدی، ۱۳۸۷ الف: ۷۴)
- بباید نهان جنگ را ساختن      که دشمن نهان آورد تاختن  
(همان: ۷۶)
۱۱. در قابوس‌نامه خلاف این گفته نیز مشاهده می‌شود و در آن، شبیخون زدن بر دشمن این‌گونه سفارش شده است: «اما چون در کارزار باشی آنجا سستی و درنگ جایز نباشد چنان‌که تا خصم تو بر تو شام خورد تو برو چاشت خورده باشی» (عنصرالمعالی، ۱۳۹۰: ۹۸). به راستی که در دنیای حماسه، اندرزها و پندها نیز حماسی ایراد می‌شوند و در نتیجه آن، شبیخون زدن و حمله ناگهانی بر دشمنان نیز جایی در این‌گونه جهان‌بینی ندارد!
۱۲. برای کسب اطلاعات بیشتر ر.ک. بهار، ۱۳۷۹: ۱۱۹-۱۷۳.
۱۳. «عنوان خداینامگ (khwdâynmg) در ادبیات علمی برای اشاره به یک اثر تاریخی گمشده به زبان فارسی میانه استفاده شده است که توسط ابن مقفع به زبان عربی ترجمه شده بود» (هامین آنتیلا، ۱۳۹۹: ۱۳)؛ «و به نظر می‌رسد که کتاب خداینامگ، یعنی بخش مهمی از تاریخ ملی ایران، در اصل در دوره ساسانیان و تا پایان قرن ششم [میلادی] نوشته شده باشد» (همان).

## منابع

۱. القرآن الکریم (۱۴۱۰ ق.)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۲. اوستا (۱۳۹۲)، گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه، تهران: مروارید.
۳. نهج البلاغه (۱۳۷۹)، ترجمه محمودرضا افتخارزاده، تهران: نشر روزگار.
۴. آبادانی، فرهاد (۱۳۴۶)، «ترجمه اندرز بهزاد فرخ فیروز»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال نوزدهم، شماره ۸۱، ۳۶-۴۲.
۵. فرخزادان، آذرفرینغ؛ امیدان، آذرباد (۱۳۹۲)، کتاب ششم دینکرد، ترجمه فرشته آهنگری، تهران: صبا.
۶. آسانا، جاماسب (۱۳۹۱)، متن های پهلوی، ترجمه سعید عریان، تهران: علمی.
۷. ابن مسکویه رازی (۱۳۵۰)، جاویدان خرد، ترجمه سید محمدکاظم امام، تهران: چاپ بوذرجمهری.
۸. ابن مقفع، عبدالله (۱۳۷۵)، ادب الکیبر و ادب الصغیر، ترجمه محمد - وحید گلپایگانی، تهران: نشر بلخ.
۹. الحر العاملی، شیخ محمد بن حسن [بی تا]، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تصحیح و تذییل حاج شیخ محمد رازی، ج ۱۴، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۰. اصلانی، نسرین (۱۳۹۸)، اندرزنامه نویسی در ایران باستان، با مقدمه زهره زرشناس، تهران: اندیشه احسان.
۱۱. بهار، محمدتقی (۱۳۷۹)، فردوسی نامه، به کوشش محمد گلین، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۲. تاجیک، معصومه (۱۳۹۰)، بازتاب اندیشه های زروانی در شاهنامه، تهران: نگار و نیما.
۱۳. تفضلی، احمد (۱۳۹۱)، مینوی خرد، به کوشش ژاله آموزگار، تهران: توس.
۱۴. تنسر (۱۳۵۴)، نامه تنسر به گشنسب، تصحیح مجتبی مینوی، گردآورنده تعلیقات: مجتبی مینوی - محمداسماعیل رضوانی، تهران: خوارزمی.

۱۵. ثاقب‌فر، مرتضی (۱۳۸۷)، شاهنامه فردوسی و فلسفه تاریخ ایران، تهران: معین — قطره.
۱۶. دقیقی طوسی، ابومنصور محمد بن احمد (۱۳۷۳)، دیوان، به اهتمام دکتر محمدجواد شریعت، تهران: اساطیر.
۱۷. رضا، فضل‌الله (۱۳۸۶)، پژوهشی در اندیشه‌های فردوسی، تهران: علمی و فرهنگی.
۱۸. رضی، هاشم (۱۳۹۲)، آیین زروانی، تهران: بهجت.
۱۹. رودکی، ابوعبدالله جعفر بن محمد (۱۳۸۳)، دیوان، شرح و توضیح منوچهر دانش‌پژوه، تهران: توس.
۲۰. رینگرن، هلمر (۱۳۸۸)، تقدیرباوری در منظومه‌های حماسی فارسی، ترجمه ابوالفضل خطیبی، تهران: هرمس.
۲۱. زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۳)، نامورنامه: درباره فردوسی و شاهنامه، تهران: سخن.
۲۲. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۵)، از گذشته ادبی ایران، تهران: سخن.
۲۳. زرنر، آر. سی (۱۳۸۸)، زروان یا معمای زردشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران: مهتاب.
۲۴. سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۷ الف) بوستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۲۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷ ب) گلستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
۲۶. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۳)، حماسه‌سرایی در ایران، تهران: امیرکبیر.
۲۷. عباس، احسان (۱۳۴۸)، عهد اردشیر، ترجمه محمدعلی امام شوشتری، تهران: انجمن آثار ملی.
۲۸. عریان، سعید (۱۳۸۲)، زبور پهلوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی.
۲۹. عنبرسوز، مریم (۱۳۹۰)، زن در ایران باستان، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

۳۰. عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۹۰)، قابوس نامه، تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۱. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۳۲. فرنیغ دادگی (۱۳۹۰)، بندهشن، ترجمه مهرداد بهار، تهران: توس.
۳۳. فروزانفر، بدیع الزمان (۱۳۸۷)، سخن و سخنوران، تهران: زوار.
۳۴. قائمی، فرزاد (۱۳۹۹)، «جستجوی منابع جدیدی در رابطه با نام سراینده و تخمین زمان سرایش برزنامه کهن»، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب دانشگاه شیراز)، سال دوازدهم، شماره ۱، پیاپی ۴۳، ۱۲۲-۱۴۹.
۳۵. کوسج، شمس‌الدین محمد (۱۳۸۷)، برزنامه (بخش کهن)، مقدمه، تحقیق و تصحیح اکبر نحوی، تهران: میراث مکتوب.
۳۶. گزنفون (۱۳۹۶)، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۷. لازار، ژیلبر (۱۳۴۲)، اشعار پراکنده قدیم‌ترین شعرای فارسی زبان، تهران: انجمن ایران‌شناسی فرانسه و تهران.
۳۸. ماهیار نوایی، یحیی (۱۳۳۹)، «اندرز دانایان به مزدیسنان و اندرز خسرو قبادان»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، سال دوازدهم، شماره ۵۲، ۱۲۷-۱۴۴.
۳۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۷)، یادگار زیران، متن پهلوی با ترجمه فارسی و آوانویسی لاتین، تهران: اساطیر.
۴۰. مجلسی، شیخ محمدباقر (۱۴۰۳ ق.)، بحارالأنوار: أخبار الأئمة الأطهار، ج ۶۸، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۴۱. محبتی، مهدی (۱۳۸۲)، سیمرخ در جستجوی قاف: درآمدی بر سیر تحول عقلانیت در ادب فارسی، تهران: سخن.
۴۲. مزدپور، کتایون (۱۳۶۹)، ترجمه شایست ناشایست، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

۴۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۸)، داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید گلشاه و متن‌های دیگر، تهران: آگاه.
۴۴. مستوفی، ابوالفضل یوسف (۱۳۴۷)، خردنامه، به تصحیح و کوشش ادیب برومند، تهران: انجمن آثار ملی.
۴۵. مشیری، منیژه (۱۳۹۳)، فراز و فرود مکتب‌های فکری در ایران باستان، تهران: خجسته.
۴۶. مقدم، محمد (۱۳۸۸)، جستاری درباره مهر و ناهید، تهران: هیرمند.
۴۷. مینوی، مجتبی (۱۳۸۶)، فردوسی و شعر او، تهران: توس.
۴۸. ناصر بن خسرو قبادیانی، ابومعین (۱۳۸۷)، دیوان اشعار، تصحیح مجتبی مینوی، به اهتمام نصرالله تقوی، تهران: معین.
۴۹. نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰)، درآمدی بر بینامتنیت، تهران: سخن.
۵۰. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۸۹)، خمسه، براساس نسخه وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.
۵۱. نفیسی، سعید (۱۳۴۱)، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.
۵۲. واحد دوست، مهوش (۱۳۸۷)، نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی، تهران: سروش.
۵۳. هامین آنتیلا - یاکو (۱۳۹۹)، خداینامگ: شاهنامه فارسی میانه، ترجمه مهناز بابایی، تهران: مروارید.